

واقع‌گرایی نوکلاسیک: از سیاست بین‌الملل تا

سیاست خارجی

محمدرضا حق‌شناس^۱

چکیده: واقع‌گرایی نوکلاسیک با قرار دادن سرشت آنارشیک نظام بین‌الملل به عنوان نقطه عزیمت خود، با وجود تلاش مداوم تکمیلی (سازا) برای توضیح آنامولی‌های نواقع‌گرایی، اغلب از منظر زمینه‌های معرفت‌شناختی، متدولوژی و نظری از سوی غیرواقع‌گرایان مورد انتقاد قرار گرفته است. واقع‌گرایی نوکلاسیک، تلفیقی از واقع‌گرایی کلاسیک و نواقع‌گرایی است (سطح واحد-سیستمیک). این نظریه در واکنش به ضد تقلیل‌گرایی بیش از اندازه نواقع‌گرایی ارائه شد. چون نواقع‌گرایی یک نظریه سیاست بین‌الملل است که تنها به تبیین نتایج بین‌المللی ناشی از کنش و واکنش کشورها می‌پردازد. نواقع‌گرایی به‌مثابه یک نظریه سیاست بین‌الملل به تبیین و تحلیل رفتار کشورهای منفرد نپرداخته و آن را به نظریه سیاست خارجی وامی‌گذارد. از این رو واقع‌گرایی نوکلاسیک ضمن این که مفروضه‌های نواقع‌گرایی را رد نکرده، درصدد تخصیص و اصلاح آن است تا منطبق بر روش لاکاتوشی، برنامه تحقیقی مفیدتری برای توصیف، تبیین و پیش‌بینی رفتار و سیاست خارجی کشورهای مشخص را ارائه دهد. در این مقاله به بررسی ظرفیت‌های این نظریه برای تبیین و توضیح راهبرد کشورها در حوزه سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی پرداخته می‌شود.

واژگان کلیدی: واقع‌گرایی نوکلاسیک، نواقع‌گرایی، پیوند سطوح تحلیل، نقد موازنه قدرت، کسری موازنه و عدم موازنه، معمای امنیت، قدرت (ظرفیت)، اولویت راهبردی، نفوذ.

۱. آقای محمدرضا حق‌شناس، دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه

نظریه واقع‌گرایی طی سال‌ها به ویژه پس از جنگ جهانی دوم با انتشار کتاب تاثیرگذار "سیاست میان ملت‌های" هانس مورگنتا در سال ۱۹۴۸، پیشرفت کرد و مفروض‌های سنتی آن دچار تحول اساسی شد: تغییرات گسترده سیاست جهانی در خلال جنگ سرد و پس از آن نیز موجب تجدیدنظرطلبی در این مکتب فکری شده است. واقع‌گرایان تلاش کرده‌اند، همراه تغییرات در عرصه روابط بین‌الملل، خود را با "واقعیت" تطبیق دهند. از نظر آن‌ها مفاهیم اصلی‌شان فرازمانی و حقیقی است. نواقعی‌گرایی مفروض‌های اساسی نظریه واقع‌گرایی کلاسیک را پذیرفت، اما برای ارائه دلیل محکم در زمینه جستجوی قدرت از سوی دولت‌ها، کانون‌های واقع‌گرایی و برداشت آن از نظریه را محدود می‌دانست. از این‌رو نواقعی‌گرایی نظام دولت‌ها را عامل اصلی رفتار دولت فرض می‌کند نه دولت‌ها به صورت جداگانه، یا روابط پویای بین آن‌ها را.

توزیع غیرمتمرکز توانایی‌های مادی به‌منزله وجه ممیزه قدرت هر کشور یا گروهی از کشورها به مثابه وضعیت ساختاری تعریف می‌شود که نظام دولت‌ها را شکل می‌دهد و بر آن‌ها فشار وارد می‌کند. بر مبنای مفروض والتز، دولت‌ها قادر نیستند بر ضروریات زور و خشونت که ساختار قدرت نظام بین‌الملل بر آن‌ها تحمیل می‌کند، فائق آیند (کلود زیچ، ۱۳۹۰: ۱۶۸-۱۶۷). اما نواقعی‌گرایی پس از پایان جنگ سرد با تغییر نگرش در نوع تفکر واقع‌گرایی، ناتوانی آن‌ها در پیش‌بینی پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی "در اثر دگرگونی‌های داخلی" و تحولات پس از آن در نظام بین‌الملل را به شدت مورد انتقاد قرار داد. نظریه‌های جدید، نواقعی‌گرایی را نیز به بی‌توجهی به ساخت دولت و عوامل درونی تأثیرگذار بر رفتار آن متهم کردند (یزدان فام، ۱۳۸۹: ۱۸۵).

رویکرد 'واقع‌گرایی نوکلاسیک' در واکنش به این اتهامات، عناصر واقع‌گرایی کلاسیک و نو واقع‌گرایی را در هم آمیخت. به نوعی که از یک سو همچون نواقعی‌گرایی نامعلومی فراگیر در نظام بین‌الملل و تأثیر و اهمیت آنارشی را بر رفتار دولت‌ها پذیرفت؛ با این مفروض که "نظام بین‌الملل آنارشیک. گزینه‌ها و انتخاب‌های راهبرد خارجی دولت‌ها را محدود و مقید می‌سازد. اولویت و تقدم علی در عوامل تعیین‌کننده سیاست خارجی، با متغیرهای مستقل سیستمیک است. به عبارتی این که اهداف و آمال سیاست خارجی کشورها بیش و پیش از هر چیز از قدرت مادی نسبی آن‌ها نشأت می‌گیرد. اما از سوی دیگر مانند واقع‌گرایی کلاسیک، تأثیر ویژگی‌های کشورها و متغیرهای سطح واحد بر رفتار دولت‌ها را مورد توجه و تحلیل قرار می‌دهد.

پیوند سه سطح تحلیل

نظریه‌های روابط بین‌الملل نوعاً بر طبق سطوح تحلیل یا موقعیت متغیر مستقل طبقه‌بندی شده‌اند. این که آیا واحد تحلیل متغیر علی نظام بین‌الملل، دولت‌ملت، بوروکراسی یا تصمیم‌گیر فردی است. اینجا یک تمایز بسیار اساسی بین نظریه‌های سیاست بین‌الملل، که گه‌گاه نظریه‌های سیستم‌ها عنوان می‌شود، و نظریه‌های سیاست خارجی می‌باشد.

از نظر واقع‌گرایان، نظریه روابط بین‌الملل، نظریه‌ای در باب رفتار دولت‌ها با یکدیگر است 'قدرت' متغیر یا هادی اصلی رفتار دولت‌ها است. واقع‌گرایان نوکلاسیک با نظر تمام واقع‌گراها که سیاست بین‌الملل را بتوان به‌مثابه یک تنازع دائمی برای قدرت توصیف کرد، سهمیم هستند. همچنین با واقع‌گرایان ساختاری موافقت که آنا‌رشی بین‌المللی یک عامل مهم جهت‌طلب بی‌وقفه برای قدرت و امنیت است و نادیده گرفتن یا غلبه بر آن خارج از ظرفیت دولت است، دولت‌ها نمی‌توانند این شرایط سیستمیک را تغییر دهند. اما عکس واقع‌گرای ساختاری، از منظر نوکلاسیک‌ها آنا‌رشی نسبت به این که یک نیروی علی مستقل باشد؛ یک شرایط خوش‌خیم و آسان گیراست. بنابراین، آنا‌رشی و توزیع نسبی قدرت به تنهایی نمی‌تواند رفتار قدرت‌طلبی خاص که یک دولت اتخاذ می‌کند را توضیح دهد (Schmidt, 2007: 57). در حالی که محیط آنا‌رشیک هدف بقا و ارزیابی‌های رقابتی از جریان عمل را تحریک و تشویق می‌کند، اما این فراگرد داخلی است که مسئول توانایی دولت‌ها برای رقابت و هم‌چشمی با کنش‌های دیگران است. بنابراین، فراگرد داخلی همچون یک داور نهایی برای بقای دولت در درون محیط آنا‌رشیک عمل می‌کند (Schweller, 2003: 320). اگر واقع‌گرایان ساختاری مستقیماً یک نوع از کمربند حامل ارتباط شرایط ساختاری با نتایج سیاست خارجی را می‌بینند، واقع‌گرایان نوکلاسیک نوع دیگری از کمربند را می‌بینند که در آن فراگردهای سیاسی پیچیده داخلی همچون کمربندهای انتقال کانالیزه، واسطه‌گری و (باز) جهت‌دهی برون‌دادهای سیاست در واکنش به نیروها و عوامل خارجی عمل می‌کند (در درجه اول، تغییرات در قدرت نسبی (www.fokususa.com)).

بنابراین، نظریه درصد است تا توضیح دهد، چگونه، چرا و تحت چه شرایطی ویژگی‌های داخلی کشورها توانایی و قابلیت استخراج و بسیج منابع نهادهای سیاسی-نظامی، نفوذ و تأثیر بازیگران اجتماعی داخلی و گروه‌های ذی‌نفع، سطح و میزان خودمختاری دولت از جامعه و سطح و انسجام نخبگان سیاسی یا اجتماعی، بین برآورد تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی از تهدیدها و فرصت‌های بین‌المللی و سیاست‌هایی که آن‌ها تعریف و تعقیب می‌کنند مداخله و میانجی‌گری می‌کند (Lobell, et al, 2009).

15). این‌ها سئوالات و نکات مهمی است که به وسیله نظریه‌های عمده سیاست بین‌الملل، نوواقع‌گرایی، لیبرال‌ها (از جمله صلح دموکراتیک) و رویکرد گزینش عقلانی، نمی‌توان پاسخ داد. از این‌رو هدف اصلاحی درون برنامه تحقیقی نوکلاسیک‌ها، افزودن متغیرهای میانجی داخلی بین انگیزه‌ها و محرک‌های سیستمیک و تصمیم‌های سیاست خارجی است. منطق علی نظریه نوکلاسیک، سیاست‌های داخلی را همچون یک متغیر میانجی بین توزیع نسبی قدرت و رفتار سیاست خارجی قرار می‌دهد. بنابراین، تحلیل سیاست خارجی باید دربرگیرنده عوامل سیستمیک، داخلی و فردی باشد و تأثیر هر یک از این عوامل بر ابعاد مختلف سیاست خارجی را تبیین نماید. اگرچه نظریه سیاست خارجی بر سطح یک دولت متمرکز می‌شود، با این وجود واقع‌گرایان نوکلاسیک جدایی بین سطوح تحلیل بیرونی-سیستمیک و درونی-داخلی را لازم نمی‌بینند. زیرا آن‌ها در تلاش برای توضیح سیاست خارجی یک دولت که ناشی از ساختار بین‌الملل و همچنین عوامل داخلی هستند که قادرند تأثیر تعیین‌کننده‌های ساختاری را تقویت یا تضعیف کنند (Wieclawski, 2011: 176). تأثیر مقدرات قدرت نظام بین‌الملل (توزیع توانمندی‌ها) بر سیاست خارجی غیرمستقیم و پیچیده است؛ زیرا فشارها و محدودیت‌های سیستمیک از طریق متغیرهای سطح واحد میانجی مانند ادراکات و برداشت‌های تصمیم‌گیرندگان و ساختار دولت (فاکتورهای مهم نوکلاسیک) بر سیاست خارجی تأثیر می‌گذارد.

از این‌رو از منظر واقع‌گرایی نوکلاسیک فهم رابطه بین توزیع قدرت نسبی و سیاست خارجی مستلزم بررسی هر دو بافت و بستر داخلی و بین‌المللی است که سیاست خارجی در چارچوب آن تدوین و اجرا می‌شود. بنابراین، ظرفیت توضیحی واقع‌گرایی ساختاری در روابط بین‌الملل پویا پس از جنگ سرد به نظر می‌رسد مقداری دچار مشکل شده باشد. سقوط اتحاد جماهیر شوروی و فروپاشی نظم دوقطبی (و تعدیل فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل بر واحدهای سیاسی) به طور چشمگیری نظریه واقع‌گرایی ساختاری را تحت تأثیر قرار داد. این واقعه در تضاد با پیش‌بینی‌های کنت والتز درباره مواجهه فاجعه‌آمیز جنگ سرد که می‌باید با آن پایان می‌یافت، بود.

همان‌گونه که ویلیام ولفورث مطرح می‌کند، سقوط اتحاد جماهیر شوروی نه فقط ناشی از کاهش قدرت نسبی شوروی، بلکه همچنین یک فهم و درکی از این کاهش از طرف نخبگان شوروی نیز بود (Wieclawski, 2011: 173). بنابراین، تأثیرگذاری قدرت نسبی دولت در نظام بین‌الملل (متغیر مستقل) از طریق ساختار دولت و ادراکات، برداشت‌ها و برآوردهای تصمیم‌گیرندگان از قدرت نسبی (متغیر میانجی) بر سیاست

خارجی و رفتار و راهبرد کشورها در نظام بین‌الملل (متغیر وابسته) تحلیل می‌شود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۰: ۲۸۰-۲۷۹).

متغیرهای سطح واحد (میانجی) قابلیت تمام دولت‌ها را در واکنش به محذورات و محدودیت‌های سیستمیک تحدید یا تسهیل می‌کند. پس واقع‌گرایی نوکلاسیک تاحدودی می‌تواند همچنین به درک نقش‌های مختلفی که کشورها در سطوح متفاوت نظام بین‌الملل بازیگری می‌کنند کمک کند. به عنوان مثال به نقش‌های متفاوت که روسیه در سطوح متفاوت سیاست بین‌الملل، با در نظر داشتن منافع روسیه در روابطش در سطح جهانی با ایالات متحده آمریکا، در سطح منطقه‌ای با اتحادیه اروپا و همچنین در روابطش با کشورهای مشترک‌المنافع (CIS) کمک می‌کند. علاوه بر این، نوکلاسیک آمادگی بیشتر دولت برای عمل عقلانی بر مبنای محاسبات هزینه - فایده را مورد بررسی قرار می‌دهد، از جمله انعطاف‌پذیری در نگرش آن به همکاری بین‌المللی، آن‌گونه که بر مبنای چهار بستر مشترک برای همکاری بین روسیه و اتحادیه اروپا و نقشه‌های راه که هر یک از آن‌ها موافق به اجرای آن هستند، منعکس شده است.

نقد توازن قدرت

توازن قوا و موازنه قدرت از قدیمی‌ترین مفاهیم حوزه سیاست بین‌الملل هستند و در حوزه مطالعات بین‌الملل و سیاست خارجی بسامد فراوانی داشته است. پس از جنگ جهانی دوم، مورگنتا موازنه قدرت را به صورت نظریه‌ای تدوین نمود. از دید مورگنتا، موازنه قدرت به‌مثابه پیامد طبیعی و اجتناب‌ناپذیر مبارزه قدرت است که به شکل اتحادی از دولت‌ها نمود می‌یابد که نگران استقلال خود هستند و در مقابل طرح‌های دولتی که برای سلطه جهانی اقدام می‌کند، تجمع پیدا می‌کند.

اما والتز اهداف نظریه توازن قوا را تبیین برگشت‌پذیری و بازتولید آنارشی می‌داند. از نظر والتز تغییر در توزیع قدرت منجر به تغییر در توزیع امنیت و احساس ناامنی دولت‌ها می‌شود و پاسخ دولت‌ها، افزایش قدرت و ارتقای موقعیت امنیتی خود به عنوان رفتار موازنه‌ای خواهد بود که به طور خودکار منجر به اعاده توازن و اعاده ساختار توزیع قدرت می‌شود. بنابراین، نوواقع‌گرایی رابطه قدرت در نظام بین‌المللی را تعیین‌کننده جایگاه دولت و سیاست خارجی دولت‌ها می‌داند، نه تصور دولت از خود (یاسری، ۱۳۸۷: ۸۰-۷۸). از این منظر سطح و نوع سیاست خارجی دولت را منافع ملی آن تعیین نمی‌کند، بلکه حتی منافع ملی دولت را نیز خواست و اراده قدرت‌های برتر و هژمون نظام بین‌المللی مشخص می‌نماید.

اما نوکلاسیک‌ها با محور قرار دادن بحث موازنه قدرت، به نقد واقع‌گرایی ساختاری پرداخته و تلاش کرده‌اند قرائت متفاوتی از این مفهوم ارائه دهند. نوکلاسیک‌ها معتقدند که نواقعی‌گرایان تنها نتایج نظام‌مند مانند تکرار موازنه قدرت و نبود سیستم‌های هژمونیک پایدار در طول تاریخ را تبیین می‌کنند. در حالی که نوکلاسیک‌ها به دنبال توضیح تغییرپذیری در سیاست خارجی دولت یکسان در فرایند زمان یا در میان دولت‌های مختلف مواجه با محدودیت‌های خارجی مشابه هستند (Lobell, et al, 2009: 35). با این وجود، مفروض نوکلاسیک شاید بتواند واکنش‌های دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی دولت‌های خاص را نسبت به محذورات و محدودیت‌های سیستمیک توضیح دهد. اما این نقد را می‌توان بر آن وارد دانست که نمی‌تواند پیامدها و نتایج سیستمیک واکنش‌های دولت‌ها را توضیح و بررسی کند.

از این‌رو، در حالی که متغیرهای سیستمی برتری علی در شکل‌دهی به رفتار سیاست خارجی دولت‌ها دارند، اما واقع‌گرایی نوکلاسیک شاخص‌های علی را هم در سطوح ساختاری و واحد قرار داده است. این نشان می‌دهد که واقع‌گرایی نوکلاسیک از رویکردهای از داخل‌به‌خارج متمایز است. لیبرال‌ها و سازه‌انگاران یک نگرش داخل-خارج را نسبت به سیاست خارجی اتخاذ کرده‌اند. این که جهت سیاست خارجی یک دولت عمدتاً به وسیله عوامل داخلی، خواه غیرساختاری، همچون اولویت‌های بازیگران داخلی، ایده‌ها، یا هویت‌ها، یا در ارتباط با ماهیت نهادهای داخلی‌شان، مشخص و معین شده‌اند (Onea, 2012: 142-143).

نکته مهم‌تر این که نوکلاسیک (برعکس نواقعی‌گرایی) دولت را یک بازیگر واحد و منسجم قلمداد نمی‌کند. به عبارتی تصور داشتن دولت را به‌مثابه یک جعبه سیاه رد می‌کند. بلکه دولت به سطوح اجتماع و نخبگان تقسیم می‌شود و از این رو نامحتمل‌تر^۱ است تا بر طبق پیش‌بینی‌های موازنه قدرت (طبق نواقعی‌گرایی) رفتار نماید. بنابراین، دولت‌ها اغلب به‌طور متفاوتی نسبت به فرصت‌ها و فشارهای سیستمیک مشابه پاسخ می‌دهند و این که واکنش‌هایشان ممکن است کمتر از سوی عوامل سطح سیستمیک نسبت به عوامل داخلی موجب شده باشد؛ به این دلیل که هر دولتی (اجتماع-نخبگان) راهبرد کلان مجزایی دارد. واقع‌گرایان نوکلاسیک از این‌رو به دنبال ارائه درجه بیشتری از کارگزاری در نظریه روابط بین‌الملل هستند (Schmidt, 2007: 59). این تنوع واکنش‌ها می‌تواند از "اولویت‌های بازیگران" که ممکن است بیشتر تحت‌تأثیر نگرانی‌های داخلی باشد تا بین‌المللی، یا هزینه‌ها و خطرات داخلی بالقوه موازنه، بسیار

بالا باشد که دلیل اول مرتبط به تمایل و اراده بازیگران و دلیل دوم به توانایی بازیگران به موازنه و واکنش به تغییرات قدرت نسبی در پیرامون مربوط می‌باشد. از این رو براساس نظریات شولر، چهار متغیر سطح واحد، از جمله: اجماع نخبگان، آسیب‌پذیری رژیم یا حکومت، انسجام اجتماع، انسجام نخبگان (ترکیبی از این چهار عنصر درجه همگرایی و انسجام دولت را معین می‌کند) در تعیین راهبردهای موازنه‌ای در برابر تغییرات و تهدیدات محیط بیرونی دولت‌ها مداخله می‌کنند (Schweller, 2004: 160-170).

مدل اول

تغییرات در قدرت نسبی ← اجماع نخبگان ← درباره ماهیت تهدید و درجه انسجام نخبگان ← موانع تجهیز و بسیج به‌مثابه کارکرد ناشی از آسیب‌پذیری رژیم و انسجام اجتماع ← تداوم یا تغییر در سیاست خارجی (یعنی، موازنه، باندواگنینگ،^۱ دلجویی یا فرونشانی، تدبیر ناقص و...).

مدل دوم

ظهور یک تهدید خارجی ← پراکندگی اجتماع ← آسیب‌پذیری رژیم یا حکومت ← پراکندگی نخبگان ← اختلاف نخبگان درباره چگونگی واکنش به تهدید یا ← اجماع نخبگان نه به موازنه ← کسری موازنه. در تناظر با این نظریه، دولت در خاورمیانه مهم‌ترین بازیگر عرصه سیاست خارجی است و منافع نخبگان دولتی (بدون احتساب قدرت اجتماع) در حداکثر کردن استقلال و امنیت دولتهاست. اما ظرفیت دولتهای خاورمیانه در مقابله با فشارهای چندسطحی محیط بیرونی، بستگی به درجه انسجام درونی دارد که خود تابعی از سطح شکل‌گیری دولت است. اما با توجه به معضل شکل‌گیری (دولت-ملت) در خاورمیانه و آسیب‌پذیری داخلی، هدف سیاست خارجی دولتهای خاورمیانه، که ریشه در خواست نخبگان در دفاع از رژیم‌ها دارد، تنها بازدارندگی و واکنش در مقابل تهدیدات خارجی نیست، بلکه کسب مشروعیت و حمایت برای رژیم در داخل و در برابر مخالفین داخلی و بسیج منابع اقتصادی در خارج است. اما در تلاش برای برقراری "موازنه همه‌جانبه" میان فشارهای بیرونی و درونی و مکان اصلی تهدیدها و نیز فرصت‌ها و منابع توسط تصمیم‌گیرندگان داخلی (هینه‌بوش و احتشامی، ۱۳۹۰: ۴۳-۱۷) دولتهای خاورمیانه

دچار نوعی عدم توازن می‌شوند. همان‌گونه که فرید زکریا تمایز دولت‌ها را برمبنای توانایی آن‌ها برای استخراج و هدایت منابع از جوامع تحت حاکمیت و سلطه آن مطرح می‌کند و باید تمایزی بین قدرت ملی و قدرت دولت قائل شد. این قدرت دولت به دنبال بهره‌گیری و استخراج منابع از جامعه برای به کار گرفتن آن در تعقیب اهداف سیاست خارجی است (Schmidt, 2007: 59).

اما شاهدیم به‌رغم قوی بودن و استقلال دولت در منطقه خاورمیانه نمودی عکس دارد. به این ترتیب که هرگاه تهدید اصلی داخلی باشد، رژیم با یک قدرت خارجی متحد می‌شود تا توان کافی برای مهار آن به دست آورد. هر گاه تهدید اولیه خارجی باشد، ممکن است رژیم بازیگران داخلی را بسیج کرده و به صحنه سیاست وارد نماید، تا قدرت داخلی خود را وسعت بخشد و به دنبال ائتلاف با دولت‌هایی برآید که در معرض تهدید مشابه قرار دارند (البته در بحران جاری در سوریه، هم شاهد ائتلاف و ضدائتلاف دولت با قدرت‌های خارجی و هم تقابل با نیروهای مخالف داخلی می‌باشیم).

بنابراین، نظریه موازنه قدرت ناتوان از توضیح این است که چرا و چگونه دولت‌ها در بین انواع راهبردهای موازنه "داخلی"، همچون تقلید، نوآوری، یا تعقیب، راهبردهای موجود را انتخاب می‌کنند. توضیح این امر مستلزم یک نظریه است که متغیرهای سطح سیستمیک و سطح واحد را با یکدیگر ادغام کند. در حالی که متغیرهای سیستمیک اولویت علی در شکل‌دهی رفتار خارجی دولت دارد، متغیرهای سطح داخلی در تعیین انواع راهبردهای موازنه که دولت‌ها احتمالاً دنبال می‌کنند، مؤثر می‌باشند (Teliaferro, 2006: 466-467). همان‌گونه که با بروز تحولات جهان عرب و اهمیت سطح داخلی کشورهای این منطقه جهت سیاست خارجی کشورها معادلات قدرت منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار داده است، اگر پیش از این "توازن قدرت" در منطقه در سطح بازیگران کلاسیک یعنی دولت‌ها صورت می‌گرفت که آسان‌تر و سریع‌تر بود؛ اما با بروز تحولات عربی "توازن قدرت" همزمان بر محور "پویایی‌های سیاست داخلی" جوامع عربی و "نقش دولت‌ها" صورت می‌گیرد، لذا در ماهیت پیچیده‌تر و کندتر است. بنابراین، چگونگی تأثیرگذاری ظرفیت‌های داخلی بر سیاست منطقه‌ای بازیگران، موضوع اساسی معادلات قدرت در منطقه است (برزگر، ۱۳۹۱). به‌عنوان مثال، مصر سیاست "تعامل" و یا "تعارض" با بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را تحت تأثیر پویایی‌های سیاست داخلی و برای تحقق اهداف دولت دنبال می‌کند.

نتیجه این که در پرتو تحولات جهان عربی، نوعی به هم پیوستگی میان عنصر "سیاست داخلی" و "مسائل کلاسیک و بازیگری دولت‌ها" ایجاد شده است. به عبارت دیگر، ظرفیت داخلی کشورهای جهان عرب، نقش مهمی در جهت‌گیری سیاست

منطقه‌ای بازیگران اصلی تحولات جهان عرب دارد. سیاست‌های منطقه‌ای بازیگران تحت تأثیر ظرفیت‌های داخلی جهان عرب و تکیه بر روندهای مستقل ملی، باعث شده که بازیگران به صورت جدی به راه‌حل‌های منطقه‌ای برای حل مسائل منطقه‌ای روی بیاورند. بنابراین، با دور شدن از واقع‌گرایی ساختاری به جای مرتبط ساختن موازنه قدرت با بازتولید نظام بین‌الملل آنارشیک، توجه بیشتر به واکنش‌های خاص سیاست خارجی کشورها معطوف شده و موازنه با نوع خاصی از رفتار سیاست خارجی مرتبط می‌گردد.

نظام تک‌قطبی و عدم موازنه

نظریه موازنه قوا به‌طور خاص و واقع‌گرایان ساختاری به طور عام وظیفه دارند بگویند چه چیزی اتفاق می‌افتد و نه این که چه وقت اتفاق می‌افتد. عدم تحقق فرضیه موازنه علیه هژمون بالقوه در مورد ایالات متحده پس از جنگ سرد، استفان والت را به سوی جابه‌جایی نقطه تمرکز واقع‌گرایی از توازن قدرت به توازن تهدید سوق داد (لیتل، ۱۳۸۹: ۳-۳۱). والت معتقد است که غیرعادی بودن عدم موازنه دولت‌ها در برابر آمریکا، هنگامی که تمرکز را بر قدرت بلکه بر تهدیدات بگذاریم از بین می‌رود. وی نحوه رفتار ایالات متحده را مهم‌ترین عامل در عدم شکل‌گیری ائتلاف علیه این کشور معرفی می‌نماید. هر چند که والت تلاش می‌کند رویکرد موازنه قدرت را والایش دهد، نباید از نظر دور داشت که اساس مفهوم‌بندی والت از مفاد موازنه با یکی از عمده‌ترین بن‌انگاره‌های واقع‌گرایی در تناقض است، زیرا واقع‌گرایی هرگونه قدرت متراکم را به‌خودی‌خود موجد تهدید می‌داند و این فارغ از نیت و مقاصد دولت‌هاست.

همچنان که شولر نیز معتقد است، در سیاست بین‌الملل بسیاری از اوقات کشورها توانسته‌اند درک روشنی از خطر آشکار به دست آورند و به همین دلیل یا واکنشی به این خطر نشان نداده‌اند و یا واکنش آنان ناکافی بوده است. او این رفتار را که بر آن نام "کسری موازنه" می‌نهد در تضاد مستقیم با پیش‌بینی اصلی واقع‌گرایی ساختاری می‌داند. از منظر وی این الگوی کسری موازنه، همچنان تداوم یافته به‌گونه‌ای که هنوز رقیبی هم‌تراز برای موازنه‌گری در برابر ایالات متحده ظهور نکرده است.

از سویی واقع‌گرایان پس از فروپاشی اتحاد شوروی تصور می‌کردند که اروپا به‌عنوان یک نیروی توازن بخش در برابر ایالات متحده به صورتی یکپارچه در خواهد آمد، یا آلمان به تنهایی این نقش را ایفا خواهد کرد و اتحاد فرآتلانتیک فرو خواهد پاشید و ناتو منحل خواهد شد. اما وقتی که ناتو به حیات خود ادامه داد، برخی از واقع‌گرایان چنین استدلال کردند، نهادها هیچ پیامد علی برای رفتار دولت‌ها ندارند. اما

عده‌ای دیگر مدعی شدند که ایالات متحده، از طریق ناتو، راهبرد اطمینان‌بخشی را برای منصرف‌سازی اروپا از اتخاذ سیاست موازنه‌سازی در برابر آمریکا تعقیب می‌کند (سی. ویلیامز، ۱۳۹۰: ۱۰-۹). این در تضاد با پیش‌بینی‌های میرشایمر بود که با پایان جنگ سرد و فروپاشی ناتو، آمریکا دیگر توجه خود را به اروپا معطوف نخواهد ساخت و اروپا نیز به رقابت‌ها و خصومت‌های کهنه خود باز خواهد گشت.

ایالات متحده گرچه به طور مؤثری یک خط‌مشی تازه از توسعه و بسط را در اواخر دهه ۱۹۹۰ و اوج آن در حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ دنبال کرده است، اما برعکس نمونه‌های بسط و توسعه، همچون گسترش ناتو در ۱۹۹۷ و حضور آمریکا در خلیج فارس از ۱۹۹۱، برای برآورد غیرمبهم و روشن استلزام بیشینه قدرت عامدانه و هدفمند ناکام ماند (Onea, 2012: 142). از این‌رو از منظر شولر هنوز امکان شکل‌گیری هژمونی بی‌خطر هم وجود دارد. به گفته شولر یکی از تناقضات اصلی واقع‌گرایان این حقیقت است که استقرار نظام تک‌قطبی هشدار جهانی را برای احیای موازنه قدرت موجب نشد. او پدید آمدن موازنه "کم موازنه" را نه یک انحراف بلکه جنبه‌ای عادی از سیاست بین‌الملل می‌داند.

این امر موجب ظهور این فرضیه چشمگیر او می‌شود که "تنها کشورهای قدرتمند و متحد می‌توانند به طور مؤثر با محرک‌های ساختاری-سیستمیک، حتی زمانی که شدید و الزام‌آور هستند سازگار شوند" (Schweller, 2006: 130). لین نیز با دیدگاه ولفورث در مورد نظام تک‌قطبی موافق می‌باشد و معتقد است که فشارهای ساختاری ضعیف بوده و درک راهبرد کلان ایالات متحده با استفاده از دیدگاه ساختاری امکان‌پذیر نیست. در مقابل، او دیدگاه واقع‌گرایی نوکلاسیک را می‌پذیرد که بر تعامل منابع داخلی سیاست خارجی با ساختار نظام بین‌الملل تمرکز دارد (لیتل، ۱۳۸۹). بنابراین، راهبرد کلان آمریکا براساس جهت‌گیری ایدئولوژیک و اقتصاد سیاسی ایالات متحده و نیز براساس نحوه توزیع قدرت در نظام بین‌الملل تدوین می‌گردد.

معمای امنیت، قدرت و اولویت(ها)

پس از جان هرز بعضی واقع‌گراها، معروف به تدافعی‌گرایان، استدلال کرده‌اند که دولت‌ها به‌طور ذاتی سلطه‌جو نیستند، بلکه محتاط هستند و صرفاً نگران تأمین بقا و امنیت‌شان تحت ژئوپلتیک موجود می‌باشند، که از طریق میانه‌روی و خودداری (خویش‌داری)

۱. کم موازنه بر مبنای ضرورت تمرکز بر ساختار داخلی کشورها توضیح داده می‌شود.

بهتر تضمین می‌شود. این پیشگویی برای واقع‌گرایی ساختاری تدافعی دو پنداشت اساسی را به دنبال دارد: این که نظم آنارشیک باشد و آن با واحدهای خواهان بقا و امنیت مستقر شده باشد. بنابراین اولین نگرانی دولت‌ها نه افزایش قدرت، بلکه حفظ موقعیت‌شان در نظام بین‌الملل است. نتیجتاً واقع‌گرایی تدافعی مطرح می‌کند که دولت‌ها انگیزه‌ای واقعی برای تبدیل شدن به یک دولت توسعه‌طلب و تجدیدنظرطلب که مواردش در واقع‌گرایی تدافعی نادر است، ندارند (Rynning & Ringsmose, 2008: 25). در این چشم‌انداز واقع‌گرایی ساختاری تدافعی، فقط به علت عدم اطمینان درباره اولویت‌های خارجی حکومت‌ها درباره مفاد و قصد اقدامات راهبردی، تعارض و رقابت می‌تواند بروز یابد. عدم اطمینان توأم با ریسک‌گریزی^۱ مفرط دولت‌ها را وادار می‌کند تا نیات دیگر دولت‌ها را فقط با کنش‌ها تشخیص داده و ارزیابی کنند. این تمایز نیت و قصد تدافعی و تهاجمی یک کنش مفروض را دشوار می‌کند (جنگ‌افزار، شکل‌گیری اتحاد، یا کشورگشایی) و از این‌رو دولت‌ها خودشان را در معمای امنیتی^۲ مستمر می‌یابند.

می‌توان گفت اگر نظام بین‌الملل توضیح عقلانی برای رفتار تجدیدنظرطلبانه ارائه نمی‌دهد، پس چگونه واقع‌گرایی تدافعی تلاش‌های واقعی برای توسعه و بسط^۳ را بررسی می‌کند. در عمل، البته دولت‌ها اغلب در تلاش برای توسعه و بسط ورای استلزامات عینی امنیت هستند، اما واقع‌گرایی تدافعی نسبت دادن هر یک از این توسعه و بسط یافتگی به انگیزه‌ها و محرک‌های سیستمیک را رد می‌کند. به این معنا که طبق نظر شولر، واقع‌گرایی تدافعی یک "جهانی سرشار از پاسبان‌ها و نه غارت‌گرها و چپاول‌گرها" را ترسیم کرده است و این که اگر مفروض گرفته شده است که دولت‌ها چیزی بیشتر از بقای‌شان دنبال نمی‌کنند، چرا آن‌ها تمایل به احساس تهدید شدن دارند؟ (Legro & Moravcsik, 1998: 12-13). از این‌رو واقع‌گرایی تدافعی ضمن تمرکز بر اولویت افزایش بقا، به علت اولویت‌های تعارض‌زا و عدم اطمینان و فهم در مورد نیات و اقدامات دولت‌ها، قدرت را همچنان به مثابه یک هدف در نظر دارد. اما واقع‌گرایی ساختاری تهاجمی تصویر آینه‌ای^۴ از واقع‌گرایی تدافعی است. واقع‌گرایان تهاجمی فرض می‌کنند که دولت‌ها عمدتاً نگران فهم این چگونگی بقا در جهانی هستند که کارگزار و نماینده‌ای برای حمایت آن‌ها از همدیگر وجود ندارد.

1. Risk-Aversion
2. Security Dilemma
3. Expansion
4. Mirror-Image

برعکس جرگه تدافع‌گرایان (انگیزه‌های اندک برای بسط و توسعه)، تهاجمی‌گرایان اذعان دارند آنارشی اغلب خود-بسط‌دهی^۱ را تشویق و تحریک می‌کند. بنابراین، بهترین راهبرد برای بقا نه حفظ قدرت، بلکه افزایش قدرت و کسب جایگاه هژمونی است و بنابراین دولت‌ها را باید تجدیدنظرطلب در نظر داشت (Rynning & Ringsmose, 2008: 27).

واقع‌گرایی نوکلاسیک در تقابل با واقع‌گرایی تدافعی و تهاجمی است. ساختار تحلیلی واقع‌گرایی نوکلاسیک، شامل یک متغیر مستقل (قدرت بین‌المللی) و متغیرهای میانجی (موضوعات و مسائل سیاست داخلی) و سپس متغیر وابسته (خط‌مشی) است. به این معنا که تأثیرات توانمندی‌ها و قدرت جهانی و یا فشارهای سیستم، به واسطه برگردان متغیرهای میانی در سطح واحد، غیرمستقیم^۲ و پیچیده^۳ است (Rose, 1998: 153). با این وجود، این نحله واقع‌گرایی یک مفهوم "از بالا به پایین"^۴ از دولت را بازتاب می‌دهد. منظور این است که نیروهای سیستمیک نهایتاً رفتار خارجی دولت‌ها را موجب می‌شود، اما دولت‌ها به‌مثابه یک واحد تلقی نمی‌شوند (Lobell, et al, 2009: 25). با این حال استدلال واقع‌گرایی نوکلاسیک بر این مبنا است که دولت‌ها با در نظر داشتن نه فقط قدرت نسبی‌شان، بلکه همچنین براساس انگیزه‌های عمده‌شان متفاوت و متمایز هستند. بقا صرفاً یکی از منافع بالقوه و محتمل دولت است که ممکن است یک راهبرد تجدیدنظرطلبانه یا حفظ وضع موجود آن را به نتیجه برساند. با این حال، این رویکرد تمرکز بحث خود را در معادله امنیت- بقا بر روی "دولت‌های جویای امنیت" می‌گذارد و بر این نظر است که بی‌اعتمادی این دسته از بازیگران به انگیزه‌های یکدیگر باعث ایجاد تضاد و کشمکش خواهد شد، اما بلافاصله تأکید می‌کند که اگرچه نمی‌توان بی‌اعتمادی به انگیزه‌ها را کاملاً حذف نمود، دولت‌ها امکانات وسیعی برای کاهش آن در اختیار دارند و دولت‌های جویای امنیت به علت تمایلات درونی به طور کلی قادرند یکدیگر را به عنوان جویندگان امنیت مورد شناسایی قرار دهند و از کشمکش و تضاد جلوگیری نمایند (Kydd, 1997: 117).

این دولت‌ها باید بر نگرانی‌های طرف مقابل و مواردی که انگیزه‌های بی‌اعتمادی را تقویت می‌کند متمرکز گردند، و با مدیریت مبتنی بر اعتمادسازی زمینه کاهش احتمال جنگ را موجب گردند. آنان در برابر دولت‌های جوینده امنیت، دولت‌های طمعکار را قرار می‌دهند. امنیت و بقا الزاماً اولویت نخست و یا تنها دغدغه این دولت‌ها

-
1. Self-Extension
 2. Indirect
 3. Complex
 4. Top-Down

نیستند. بنابراین، وجود آنا‌رشی در نظام بین‌الملل در ذات خود چندان بد هم نیست. تنها زمانی مشکل‌ساز است که انگیزه‌های تهاجمی برای ثروت و قدرت در پشت آن قرار داشته باشد. شولر در این زمینه بیان می‌دارد، وقتی دفاع وضعیت مسلط باشد، دولت‌ها در تسلیحات دفاعی سرمایه‌گذاری می‌کنند و زمانی که تهاجم وضعیت مسلط باشد، جویندگان امنیت باز هم در تسلیحات دفاعی سرمایه‌گذاری خواهند کرد. چنین سرمایه‌گذاری‌هایی علائم و نشانه‌های هشداردهنده‌ای ارسال می‌کنند که در شرایط مسلط تهاجمی می‌تواند باعث احتمال وقوع جنگ در حدی خطرناک گردد (Schweller, 1996: 103-4). بنابراین، بر طبق این رویکرد، بقا صرفاً یکی از منافع بالقوه و محتمل دولت است که ممکن است یک راهبرد تجدیدنظرطلبانه یا حفظ وضع موجود آن را به نتیجه برساند.

اما الگوی دولت محوری و تصمیم‌گیری در واقع‌گرایی نوکلاسیک، به عنوان یک نظریه واقع‌گرا، مثل دیگر نحله‌های واقع‌گرایی (ساختاری و کلاسیک) در چارچوب عام مدل کنش‌گر عاقل و منطقی نتیجه قرار می‌گیرد. اما با این حال، عقلانیت در این نظریه به آن معناست که کشورها در پیگیری قدرت نسبی یا امنیت خود سیاست‌های هدفمندی را اتخاذ و اجرا می‌کنند. رویکرد نوکلاسیک واقع‌گرایی برخلاف رهیافت مادی‌گرا-ساختاری نوواقع‌گرایی، در زمره رهیافت‌های مادی‌گرا-کارگزاری قلمداد می‌شود. از این‌رو عقلانیت مفروض واقع‌گرایی نوکلاسیک با مفروض عقلانیت واقع‌گرایانه یکسان نیست. بلکه عقلانیت مورد نظر واقع‌گرایی نوکلاسیک نوعی "عقلانیت راهبردی" است که این عقلانیت مسائل ساختاری متفاوت با ساختار مسائل عقلانیت پارامتریک و کم‌مایه دارد (لیتل، ۱۳۷۳: ۸۵-۸۱).

نوکلاسیک‌ها از آنجا که معتقد به امکان تغییر اولویت‌های دولت در گذر زمان و در نتیجه تعامل دولت‌ها با یکدیگر هستند، به نوعی که این اولویت‌ها محرک تصمیمات دولت‌هاست، به "عقلانیت راهبردی" باور دارند. از این‌رو این رویکرد به بلامنزاع بودن تمایل تمام دولت‌ها به بقا اعتقاد ندارد. زیرا به نظر واقع‌گرایان نوکلاسیک کشورها همواره و در همه حال برپایه بدترین سناریو و حالت تصمیم‌گیری نمی‌کنند که مستلزم اولویت بخشیدن به استقلال-بقا بر نفوذ باشد. بلکه به جای تصمیم‌گیری بر پایه امکان تهدیدهای امنیتی برمبنای احتمال آن‌ها برای امنیت ملی خود به اتخاذ تصمیم می‌پردازند. احتمال تهدیدهای امنیتی نیز در شرایط مختلف و بسته به عوامل گوناگون، متفاوت می‌باشد. از این منظر در صورت تعارض و تزاخم استقلال‌طلبی (بقا) و بسط نفوذ، اولویت با گسترش نفوذ ملی است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۰: ۱۱). از این‌رو در موارد و شرایطی که احتمال تهدید نسبت به امنیت ملی کم است، تصمیم‌گیری عقلانی

نفوذ را بر استقلال و بقا اولویت می‌بخشد. از منظر نوکلاسیک‌ها، دولت‌ها "همیشه انتظار درگیری" را ندارند، در حالی که از منظر واقع‌گرایی کلاسیک و ساختاری دولت‌ها همیشه انتظار درگیری دارند و اهداف و راهبرد را با انتظار تعارض طراحی می‌کنند. این انتظار "درگیری همیشگی" نوعی پیش‌گویی واقعیت بخش خویش است (چرنوف، ۱۳۸۸: ۹۶). بنابراین، این انتظار "درگیری همیشگی" از آن‌رو اهمیت دارد که اگر دولت‌ها همواره انتظار درگیری نداشته باشند، روابط بین آن‌ها تنش‌محور نخواهد بود.

بر همین مبنا از منظر واقع‌گرایی نوکلاسیک (واقع‌گرایان تعدیلی)، تعقیب قدرت در نظام بین‌الملل (و سطح منطقه‌ای) یک هدف در خودش نیست، بلکه به‌طور نسبی مهم‌ترین ابزاری است که دولت باید در تلاش و کنترل و شکل‌دهی به محیط و بستری باشد که در آن قرار دارد. از این رو تعقیب قدرت یک هدف در خودش نیست، یک سازوکار است. بر مبنای این فرمول و قاعده، زمانی که قدرت یک دولت افزایش پیدا می‌کند، منافعش به کار گرفته شده است و به دنبال "موازنه منافع" با دیگر دولت‌ها خواهد بود. یک دولت با افزایش قابلیت‌ها، به دنبال نفوذ بیشتر، کنترل و شکل‌دهی بر محیط خارجی خواهد بود و زمانی که منابع قدرت تضعیف شود، منافع و جاه‌طلبی‌هایش به‌طور چشمگیری تنزل پیدا خواهد کرد. به عبارت دیگر، دولت‌ها پیشینه کردن فرصت‌ها را برای عملیاتی کردن اولویت‌هایشان دنبال می‌کنند (هر جایی که این اولویت‌ها ممکن باشد). بنابراین، به جای این که دولت‌ها را به مثابه وجودهایی قدرت‌افزا یا امنیت‌افزا توصیف کنیم، نوکلاسیک‌هایی همچون فرید زکریا (و گیدئون رز، راندل شولر و مایکل دسچ)، ترجیح بر توصیف دولت‌ها به مثابه وجودهایی نفوذافزا^۱ دارند (Schmidt, 2007: 60).

شولر با طرح "توزیع منافع" مدعی است امنیت اولویت بالای دولت‌ها نیست و برخی دولت‌ها ممکن است به قلمرو، نفوذ، قدرت، ثروت و یا دیگر اهداف علاقه بیشتری داشته باشند (Schweller, 1996: 90-121). با تأکید بر متغیرهای میانجی سطح واحد همچون تصمیم‌گیران^۲ و ادراک و برداشت‌ها و ساختار داخلی دولت، واقع‌گرایی نوکلاسیک به صراحت منافع دولت را به‌مثابه یک متغیر بین ساختار و رفتار- یا قدرت و خط‌مشی بازتعریف و ارائه می‌کند که شولر آن را به‌عنوان مفهوم "موازنه منافع" کدگذاری می‌کند (Schweller, 1998: 22).

به عنوان نمونه، برخی از رفتارهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را نیز در قالب الگوی موازنه منافع می‌توان تحلیل کرد. بعضی از انگیزه‌های رفتاری بیش از

1. Influence-Maximisers
2. Decision-Makers

بیشینه‌سازی امنیت و قدرت، برای بیشینه‌سازی نفوذ و منفعت بوده است. به گونه‌ای که ایران بر مبنای برآورد و ارزیابی میزان احتمال بدترین سناریو در عملی‌شدن تهدید و مقایسه دستاوردهای کوتاه‌مدت با منافع درازمدت نظامی و اقتصادی دست به تصمیم‌گیری و اقدام می‌زند. سیاست جمهوری اسلامی ایران برای توسعه و تقویت سازمان همکاری اقتصادی اگو، عضویت در سازمان اوپک و مجمع کشورهای صادرکننده گاز را می‌توان مصادیق الگوی رفتاری مبتنی بر موازنه منافع تلقی کرد. چون انگیزه رفتاری ایران بیش از تلاش برای جلوگیری از کاهش قدرت و امنیت، کسب سود، منفعت و نفوذ بوده است.

بنابراین، نوکلاسیک‌ها رابطه بین قدرت (ظرفیت)، اولویت‌های دولت‌ها و رفتار دولت را بهتر بررسی می‌کنند. از منظر واقع‌گرایی نوکلاسیک کسب قدرت مستلزم نفوذ بر دیگران است. بنابراین، اگر یک دولت قدرت به دست آورد، باید دولت‌های دیگر استعداد بیشتری برای نفوذپذیری داشته باشند. در این نگاه به قدرت یک رابطه یا نسبت در میان است. بر این اساس می‌توان قدرت مورد نظر واقع‌گرایی نوکلاسیک را به مثابه نوعی توانایی و یا ظرفیت عمل یک دولت در کنترل رفتار دیگری تعریف کرد. این تعریف را می‌توان به صورت زیر نشان داد که در آن خط ممتد نشان‌دهنده اعمال گوناگون است.

دولت الف نفوذ می‌گذارد بر دولت ب ← برای انجام عمل مشخص.
دولت الف می‌کوشد بر دولت ب نفوذ نماید، زیرا اهداف مشخصی را برای خود متصور است. نفوذ نمودن بر دولت ب آشکارا مستلزم برقراری رابطه میان دولت‌های الف و ب است که اگر رابطه در یک دوره زمانی باشد، این رابطه یک روند است. اگر دولت الف بتواند ب را وادار به انجام عملی نماید، اما دولت ب نتواند دولت الف را وادار به عمل مشابه کند، آنگاه می‌توان گفت که در این دوره خاص دولت الف قدرتی بیش از دولت ب دارد. بنابراین، می‌توان قدرت را همچنان به مثابه یک کمیت دانست، اما کمیتی که تنها در قیاس با قدرت دیگران معنا پیدا می‌کند (هالستی، ۱۳۷۲: ۲۵۲-۲۴۹). از این‌رو از منظر واقع‌گرایی نوکلاسیک قدرت امری نسبی، رابطه‌ای و نوعی ظرفیت است که در تعامل و اعمال آن نمود بیرونی پیدا می‌کند. از منظر نوکلاسیک‌ها سیاست خارجی و بین‌المللی روند و فرایندی است بر این مبنا که چگونه یک دولت در جهت تأمین منافع (توازن منافع) خود بر رفتار دیگر دولت‌ها نفوذ و تأثیر گذارد. بنابراین، اگر عمل نفوذگذاری را ملاحظه کنیم، قدرت یک روند، رابطه و ابزار و وسیله‌ای برای کنترل دیگران است. لذا قدرت متضمن برداشتی علی از رابطه قدرت است که رهیافت "کنترل کنش‌گر" نیز نامیده می‌شود.

البته منابع قدرت عامل مهم و تأمین‌کننده در مورد چگونگی موفقیت اعمال نفوذ و کنترل محسوب می‌شود؛ زیرا از منظر نوکلاسیک‌ها (به زعم فرید زکریا) توانمندی‌های نسبی تا حد زیادی به نیت دولت‌ها شکل می‌دهند. هنگامی که دولتی قدرتمند می‌شود می‌کوشد نفوذ خود را افزایش دهد و به حداکثر برساند و محیط بین‌المللی خود را کنترل نماید (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۳۱). البته مشکل این رهیافت "کنترل کنش‌گر" و یا برداشتی رابطه‌ای از قدرت آن است که به دلیل عدم تفکیک میان فرایند - روند - نتیجه، شامل پیامدهای ناخواسته کنش‌ها نیز می‌شود که قاعداً نباید باشد. به این مسئله توجه ندارد که عمل یک طرف ممکن است کاملاً تعیین‌کننده رفتار و کنش طرف مقابل نباشد و فقط حوزه عمل و به نوعی ظرفیت و توانایی آن را محدود کند.

به عنوان نمونه، در بحث انرژی هسته‌ای به‌مثابه یکی از دلایل امنیتی‌شدن جمهوری اسلامی ایران (معمای امنیتی) استدلال غربی‌ها و به‌ویژه آمریکایی‌ها این است که اگر ایران به فعالیت هسته‌ای به عنوان اولویت برتر خود تا ساختن بمب اتمی ادامه دهد، ناگزیر با دومینوی هسته‌ای، نه تنها در خاورمیانه، بلکه در شرق آسیا و آمریکای لاتین مواجه خواهیم شد.

فرید زکریا به عنوان یکی از واقع‌گرایان نوکلاسیک با رد دومینوی هسته‌ای، معتقد به کارایی بازدارندگی و سد نفوذ در برابر ایران است. او معتقد است، اگر قرار بود کشورهای عربی به دنبال سلاح هسته‌ای بروند (دومینوی هسته‌ای در خاورمیانه)، باید سال‌ها قبل یعنی در زمان جنگ‌های اعراب و اسرائیل این اتفاق می‌افتاد. وی با رد استفاده ایران از سلاح هسته‌ای، می‌گوید: رهبران ایران معمولاً راه‌هایی را اتخاذ می‌کنند که به حفظ حیات و قدرت‌شان منجر شود. همچنان که میرشایمر و والت نیز معتقدند بازدارندگی در رابطه با ایران کارساز است. اما میرشایمر (نوواقع‌گرایی تهاجمی) راهبرد موازنه دور یا از راه دور^۱ را مطرح می‌کند و معتقد است آمریکا باید از منطقه خاورمیانه خارج و اجازه دهد ترتیبات منطقه‌ای براساس توازن قوا شکل بگیرد و تنها در مواقع ضروری (به هم خوردن موازنه) مداخله کند (موسوی شفایی و شاپوری، ۱۳۹۰: ۱۸۳-۱۸۰). او معتقد است یکی از پیامدهای این کار کاهش ترس ایران و در نتیجه امکان رها کردن برنامه هسته‌ای است.

بدیهی است افرادی مانند فرید زکریا به این نکته توجه نمی‌کنند که برنامه هسته‌ای با هدف دستیابی به سلاح هسته‌ای، باتوجه به ماتریس امنیتی منطقه،

تعارض‌های امنیتی و آسیب‌پذیری متعددی برای ایران به همراه دارد. امنیت ملی، اهداف میان‌مدت سیاست خارجی (حفظ وضع موجود- عادی‌سازی روابط با غرب و نقش‌آفرینی در قالب یک دولت مسئول) و اهداف برنامه هسته‌ای ایران (بازدارندگی، ارتقای شأن و منزلت داخلی و خارجی، ارتقای سطح توسعه، نقش‌آفرینی در قالب بازیگری فعال منطقه‌ای و بین‌المللی و کسب جایگاه شایسته جهت کسب نفوذ، ارائه چهره دولت قانونمند و مسئول، خروج از نگرش سیاه و سفید به برنامه هسته‌ای) کسب "توانایی قانونمند" هسته‌ای را ایجاب می‌کند (هادیان و هرمزی، ۱۳۸۹: ۲۰۳-۱۸۹). از این‌رو آنچه جایگزین اولویت جمهوری اسلامی ایران در گزینه دستیابی به سلاح هسته‌ای است، حفظ وضع موجود و تلاش برای کسب "توانایی قانونمند" هسته‌ای می‌باشد، زیرا تأمین اهداف آن از جمله افزایش و حفظ نفوذ خود در منطقه و ایجاد موازنه منافع با کشورهای درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای را با هزینه‌ای کمتر میسر می‌سازد و احساس امنیت بیشتری از تهدیدات منطقه‌ای و برون منطقه‌ای را دارا می‌شود.

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر به بررسی این مسئله پرداخت که نظریه واقع‌گرایی بالاخص نواقع‌گرایی پس از پایان جنگ سرد، به علت ناتوانی در تبیین و پیش‌بینی امور واقع در سطح نظام بین‌الملل از سوی دیگر نظریات روابط بین‌الملل مورد نقد و پرسش عدیده قرار گرفت. با این وجود در نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک ضمن حفظ هسته سخت نواقع‌گرایی، به‌طور عمده‌ای همچون یک جایگزین برای نظریه نواقع‌گرایی (هم تدافعی و تهاجمی) پیشرفته و مترقی بوده است. ادعای والتز مبنی بر این که تئوری روابط بین‌الملل تئوری همه چیز نیست، مهم‌ترین توجیه برای عدم حضور متغیرهای غیرمادی و دیگر سطوح برای نظریه نواقع‌گرایی دانسته می‌شود. اما واقع‌گرایی نوکلاسیک با توجه به عوامل ذهنی، متغیرهای ایده‌ای، برداشت نخبگان، ورود متغیر هویت، تأکید بر جایگاه و نقش دولت (اجتماع - نخبگان)، کارگزاری، موازنه داخلی، طرح نظریه دولت به‌عنوان یک نوآوری در نظریه واقع‌گرایی به علت یک‌پارچه انگاشتن و مفروض گرفتن آن و نتیجتاً پیوند دادن سطوح تحلیل در توصیف و تبیین امور واقع و رفتار خارجی واحدهای نظام بین‌الملل، موجب بازیابی و پایش نظریه واقع‌گرایی در سطح روابط بین‌الملل شده است و توانسته قدرت توضیحی رویکرد خود را در تبیین و پیش‌بینی رفتار خارجی کشورها به منصفه ظهور برساند. پیامدهای تحولات جهان عرب از جمله پیوستگی سطوح

داخلی-خارجی، نقش دولت، اهمیت موازنه داخلی و ... گویای اهمیت و جایگاه تحلیلی تئوری واقع‌گرایی نوکلاسیک می‌باشد.

واقع‌گرایی نوکلاسیک همچون سازه‌نگاری در طیف رویکرد پسااثبات‌گرایی، موضعی میانه را در طیف نظریه‌های نوواقع‌گرایی و نظریه‌های داخلی سیاست خارجی (با تلفیق سطوح تحلیل) و رویکرد اثبات‌گرایی (با وارد کردن مفاهیم ایده‌ای و هویتی) دنبال می‌کند و این می‌تواند از جهاتی نقطه قوت و ضعف آن باشد. بنابراین، بعضی منتقدان واقع‌گرایی نوکلاسیک را برای فقدان صرفه‌جویی و امساک^۱ و یا برای پوشش و طبقه‌بندی متغیرهای سیستمیک و سطح واحد برای بهبود و بسط دامنه و دقت توصیف و پیش‌بینی خود مورد استهزا قرار خواهند داد. بعضی منتقدان حاضر بر این باورند که واقع‌گرایی نوکلاسیک ضمن عدم توجه به تغییر و دگرگونی در نظام بین‌الملل، سلسله‌مراتب مسائل جهانی (امنیت و قدرت) را نیز تغییرناپذیر می‌دانند و از سویی دیگر این که نمی‌توان همه مسائل روابط بین‌الملل را به مفهوم جنگ و صلح تقلیل داد. آن‌گونه که منتقدان طرح می‌کنند، وارد کردن بحث هویت و ادراک و برداشت در دستور کار سیاست خارجی از سوی واقع‌گرایی نوکلاسیک (به عنوان متغیری در مباحث محتوایی خود) مستلزم بحث فرانظری (هستی‌شناسانه) است که این امر درباره واقع‌گرایی نوکلاسیک مستلزم بازسازی کامل این نظریه است؛ زیرا این با هستی‌شناسی مادی‌گرایانه و معرفت‌شناسی تجربی‌گرایانه واقع‌گرایی نوکلاسیک در تضاد است.

منابع

۱. بزرگر، کیهان، "تحولات عربی و توازن قدرت در خاورمیانه"، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۲۲ مهر ماه ۱۳۹۱.
۲. چرنوف، فرد (۱۳۸۸)، نظریه وزیر نظریه در روابط بین‌الملل: مفاهیم و تفسیرهای متعارض، چاپ اول، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
۳. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۰)، "واقع‌گرایی نوکلاسیک و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست‌وپنجم، شماره ۲، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۴. سی. ویلیامز، مایکل (۱۳۹۰)، فرهنگ و امنیت، ترجمه: روح‌الله طالبی ارانی و مرتضی نورمحمدی، چاپ دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۵. کلود زیچ، ادوارد (۱۳۹۰)، امنیت و روابط بین‌الملل، ترجمه: نادرپور آخوندی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۶. لیتل، دانیل (۱۳۷۳)، تبیین در علوم اجتماعی: درآمدی به فلسفه علم الاجتماع، ترجمه: عبدالکریم سروش، تهران: موسسه فرهنگی صراط.
۷. لیتل، ریچارد (۱۳۸۹)، تحول در نظریه‌های موازنه قوا، ترجمه و بررسی: غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: مؤسسه فرهنگی و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
۸. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
۹. موسوی شغایی، سیدمسعود و مهدی شاپوری (زمستان ۱۳۹۰)، "ابعاد و پیامدهای ژئوپلیتیک پر خطر ایران"، سال چهارم، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره چهارم.
۱۰. هادیان، ناصر و شانی هرمزی (تابستان ۱۳۸۹)، "برنامه هسته‌ای ایران: توانایی قانونمند"، پژوهش‌نامه علوم سیاسی، سال پنجم، شماره سوم، صص ۲۱۴-۱۷۹.
۱۱. هینه بوش، ریموند و انوشیروان احتشامی (۱۳۹۰)، سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، چاپ اول، ترجمه: رحمان قهرمان‌پور و مرتضی مساح، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
۱۲. هالستی، کی. جی (۱۳۷۲)، مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل. مترجمان: مستقیم، بهرام و مسعود طارم‌سری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۳. یاسری، ابوذر (۱۳۸۷)، رژیم اسرائیل و جمهوری اسلامی ایران: تعارض هویت و منافع ملی، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
۱۴. یزدان‌فام، محمود (۱۳۸۹)، "دگرگونی در نظریه‌ها و مفهوم امنیت بین‌المللی"، برگرفته از: تحول مفاهیم در روابط بین‌الملل (مجموعه مقالات)، گردآوردندگان: حمیرا مشیرزاده و نبی‌الله ابراهیمی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

15. Kydd, Andrew (Autumn, 1997), "Sheep in Sheep's Clothing: Why Security Seeker Do not Fight Each Other", Security Studies 7, No. 1 .
16. Legro, Jeffrey & Moravcsik, Andrew (October 1998), "Is Anybody Still a Realist" Weatherhead Center for International Affairs, Harvard University.
17. Lobell, Steven E, et.al, (Eds) (2009), Neoclassical Realism, the State and Foreign Policy, Cambridge: Cambridge University Press.
18. Onea, Tudor (Jun 8, 2012), Putting the "Classical" in Neoclassical Realism: Neoclassical Realist Theories and US Expansion in the Post-Cold War, International Relations.
19. Rynning, Sten & Jens Ringsmose (2008) Why are Revisionist States Revisionist? Reviving Classical Realism as an Approach to Understanding International Change, International Politics, 45 (19-39).
20. Rose, Gideon (1998), Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy, World Politics, 51 (1).
21. Schmidt, C Brian (2007), Realism and Facets of Power in International Relations, In: Power in World Politics, Edited by: Felix Berenskoetter and M, J. Williams, Routledge.

22. Schweller, Randall L. (2006), *Unanswered Threats: Political Constraints on the Balance of Power*, Princeton: University Press.
23. Schweller, Randall.L. (2004), *Unanswered Threats: A Neoclassical Theory of Underbalancing*, *International Security*, Vol, 29, No.2, (Autumn).
24. Schweller, Randall. L. (2003), "The Progressiveness of Neoclassical Realism" adopted from *Progress in International Relations Theort: Appraising the Field*. Editors, Colin Elman and Miriam Fendius Elman, Cambridge, Massachusetts: MIT Press.
25. Schweller, R. (1998), *Deadly Imbalances. Tripolarity and Hitler,s Strategy of World Conquest*, New York: Columbia niversity Press.
26. Schweller Randall L. (Spring, 1996), "Norealism Status-Quo Bias: What Security Dilemma?", *Security Studies*5, No. 3.
27. Teliafferro.W.Jeffrey (2006), *State Building for Future Wars: Neoclassical Realism and the Resource-Extractive State*, *Security Studies*.
28. Wiclawski, Jacek (January 2011), *Contemporary Realism and the Foreign Policy of the Russian Federation*, *International Journal of Business and Social Science*, Vol. 2, No. 1.
29. <http://fokususa.com/bakgrunnsstoff/teori-side/neoclassical-realism>).

